فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع) - ۱۳۹۰.

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-160-1

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه.

ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- کلمات قصار. الف. علی بن ابی‌طالب(ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج‌البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج‌البلاغه.

BP۳۸/۰۲/ ۹پ ۷م

۲۹۷/۹۵۱۵

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمّدرضا آشتیانی - محمّدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۰

تألیف: **آیة الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران**

تیراژ: **۵۰۰۰ نسخه**

نوبت چاپ: **اوّل**

صفحه و قطع: **۸۲۳ صفحه / وزیری**

تاریخ انتشار: **۱۳۹۰**

چاپخانه: **سلیمانزاده**

ناشر: **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**

شابک: ۱-۱۶۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: **۸۰۰۰ تومان**

۳۸

وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلىٰ أَهْلِ مِصْرَ لَمّا وَلّىٰ عَلَيْهِمُ الْأَشْتَرَ

از نامه‌های امام عليه السلام است

به اهل مصر در آن هنگام که مالک اشتر را برای زمامداری آنها برگزید[۱]

نامه در یک نگاه

می‌دانیم امام عليه السلام نامه‌ای به دست مالک اشتر داد که برنامهٔ عملی و روش کشورداری را در زمینه‌های مختلف به او آموخت. این نامه به عهدنامهٔ مالک اشتر معروف شده که نامهٔ ۵۳ از نهج‌البلاغه است و خواهد آمد. نامه‌های دیگری نیز به اهل مصر ـ در آستانهٔ فرستادن او به عنوان زمامداری مصر ـ نوشت که یکی از

۱. **سند نامه:**
این نامه را جمعی از مورخان و عالمان که قبل از سیّد رضی می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله طبری در تاریخ معروف خود در حوادث سال ۳۸ هجری و شیخ مفید در کتاب‌های اختصاص و امالی و ابن هلال ثقفی در دو مورد از کتاب الغارات در مورد اوّل از صعصعة بن صوحان و در مورد دوم از مدائنی از یکی از خادمان مالک اشتر نقل کرده که گفته است: هنگامی که مالک اشتر (در اثنای راه مصر به سبب سمّ معاویه) چشم از جهان فروبست نامه‌ای را دیدند که بر پای او بسته شده بود که این نامه خطاب به اهل مصر بود از امیر مؤمنان علی عليه السلام (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۳۳۶).

آنها این نامه و دیگری نامهٔ ۶۲ است. از تمام اینها مقام و شخصیت مالک به عنوان انسانی قوی و با ایمان و مدیر و مدبر و مخلص و شجاع روشن می‌شود.

نامهٔ مورد بحث در واقع از دو بخش تشکیل شده است: بخش اوّل، مدح و تمجیدی از مردم مصر است که به حمایت از اسلام برخاستند در زمانی که ظلم و فساد صحنهٔ زمین را فرا گرفته بود و حق و عدالت از جامعهٔ بشری رخت بر بسته بود و منکرات و زشتی‌ها جوامع را آلوده ساخته بود.

در بخش دوم به معرفی مالک به عنوان فردی بسیار ممتاز و دارای تمام صفاتی که شایستهٔ یک فرماندار و فرمانده است، می‌پردازد و تعبیرات بسیار بلندی دربارهٔ مالک می‌فرماید که دربارهٔ کمتر کسی دیگر شده و به دنبال آن به مردم مصر فرمان می‌دهد قدر او را بشناسند و سر بر فرمانش دهند.

* * *

بخش اوّل

مِنْ عَبْدِاللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ عَلَىٰ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْمُقِيمِ الظَّاعِنِ، فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاحُ إِلَيْهِ، وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ.

ترجمه

این نامه از بندهٔ خدا علی امیر مؤمنان به سوی مردمی است که برای خدا خشمگین شدند در آن هنگام که در زمینش عصیان شده و حق او از بین رفته بود، در آن هنگام که جور و ستم خیمهٔ خود را بر سر نیکوکار و بدکار و حاضر و مسافر زده بود، زمانی که نه معروف و نیکی وجود داشت که انسان در کنارش احساس آرامش کند و نه از منکر و زشتی‌ها اجتناب می‌شد (تا مشمول لطف خدا گردد).

شرح و تفسیر

مصریان فداکار

امام علیه السلام در آغاز نامه ـ چنان که اشاره شد ـ توصیف بلیغی از مردم مصر می‌کند و می‌فرماید: «این نامه از بندهٔ خدا علی امیر مؤمنان به سوی مردمی است که برای خدا خشمگین شدند در آن هنگام که در زمینش عصیان شده و حق او از بین رفته بود، در آن هنگام که جور و ستم خیمهٔ خود را بر سر نیکوکار و بدکار و حاضر و مسافر زده بود، زمانی که نه معروف و نیکی وجود داشت که انسان در کنارش احساس آرامش کند و نه از منکر و زشتی‌ها اجتناب می‌شد (تا مشمول لطف

خدا گردد)»؛ (مِنْ عَبْدِاللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلّٰهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ[۱] عَلَىٰ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ[۲]، فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاحُ إِلَيْهِ، وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ).

در اینکه این تعبیرات اشاره به چه زمانی است قاطبهٔ شارحان نهج‌البلاغه آن را اشاره به زمانی می‌دانند که عبدالله بن ابی سرح جنایت‌کار معروف، از سوی عثمان به فرمانداری مصر برگزیده شده بود. او هم با جمعی از ظالمان و اوباش به ظلم و ستم بر مردم مصر پرداخت و نسبت به قوانین اسلامی کاملا بی‌اعتنا بود؛ نه امر به معروف را عملا به رسمیت می‌شناخت نه گامی در راه نهی از منکر برمی‌داشت.

فراموش نکنیم که عبدالله بن ابی سرح همان کسی است که در آغاز جزء کاتبان وحی بود؛ ولی به علت خیانتش پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او غضب کرد و آیه‌ای از قرآن در مذمت او نازل شد. او به مرتدان و مشرکان پیوست و بر ضد اسلام توطئه کرد و به هنگام فتح مکّه یکی از افراد معدودی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمان قتل آنها را صادر نمود و چون عبدالله برادر رضاعی عثمان بود، عثمان او را نزد خود پنهان ساخت. سپس او را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و برای او امان خواست. پیغمبر صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. عثمان سه بار این کار را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله سرانجام پذیرفت و به او امان داد. هنگامی که عثمان با عبدالله از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اطرافیان خود فرمود: من بار اوّل و دوم که سکوت کردم برای این بود که یکی از شما برخیزد و گردن این خائن را بزند. مردی از انصار عرض کرد: چه خوب بود اشاره‌ای به من می‌کردید ای رسول خدا.

---

۱. «**سرادق**» در اصل از واژهٔ فارسی سراپرده گرفته شده و به معنای خیمه‌هایی است که برای تشکیل مجالس مختلف زده می‌شد گاه بر روی حیاط خانه‌ها و گاه به صورت جداگانه.

۲. «**الظاعن**» به معنای کوچ کننده از ریشهٔ «**ظعن**» بر وزن «**طعن**» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شایستهٔ انبیا نیست که نگاه‌های پنهانی کنند.[۱]

به هر حال مردم مصر بر ضد این مرد جنایت‌کار شوریدند؛ ولی او محکم در جای خود نشسته بود. به همین دلیل جمعیّت دو هزار نفری از مصر حرکت کردند به این قصد که فرمان عزل او را از عثمان بخواهند ولی عثمان نه تنها حاضر نشد که او را معزول دارد؛ بلکه نامه‌ای نوشت و با غلام خود برای عبدالله فرستاد به این مضمون که به او توصیه کرده بود بعضی از سران معترضان را در برابر چشم مردم به دار آویزد و بعضی را شدیدا مجازات کند تا عبرت همگان گردد. معترضانِ مصری نامه را از غلام کشف کردند و فریادشان بلند شد و گفتند باید به مدینه برگردیم و تا عزل عثمان از خلافت دست بر نداریم.

در این هنگام گروه‌های دیگری از کوفه و بصره به مدینه آمدند آنها نیز شکایت‌های مشابهی داشتند. اضافه بر اینها بسیاری از مهاجران و انصار معتقد بودند که عثمان با کارهایی که انجام داده لایق خلافت مسلمین نیست و باید از خلافت کناره‌گیری کند؛ ولی عثمان همچنان مقاومت می‌کرد. این مقاومت خشم شورشیان را برانگیخت؛ خانهٔ او را محاصره کردند و سرانجام به دست ابو حرب غافقیِ مصری و به اعتقاد بعضی به دست افراد دیگری به قتل رسید.[۲] این در حالی بود که علی علیه السلام فرزندان خود امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به در خانهٔ عثمان فرستاده بود که مانع ورود مردم به داخل خانه شوند، زیرا امام علیه السلام موافق با قتل عثمان نبود، هرچند لازم می‌دانست که عثمان از خلافت کناره‌گیری کند.

ولی آنچه مربوط به نامهٔ مورد بحث است این است که از تعریف و تمجیدی که علی علیه السلام در این نامه از مردم مصر کرده است بعضی این‌چنین استنباط کرده‌اند

۱. به سیرهٔ ابن هشام و استیعاب ابن عبدالبر مراجعه شود.

۲. شرح بیشتر دربارهٔ این موضوع را در جلد دوم همین کتاب (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام) ص ۲۳۷ تا ۲۴۱ به بعد به استناد تاریخ طبری نوشته‌ایم.

که امام علیه السلام موافق قتل عثمان بود.

ابن ابی الحدید در اینجا می‌گوید: تفسیر این خطبه برای من مشکل است چون اهل مصر بودند که عثمان را کشتند. هنگامی که امیر مؤمنان شهادت می‌دهد که آنان «**غَضِبُوا لِلّٰهِ حِينَ عُصِيَ فِي الْأَرْضِه**؛ برای خدا خشم گرفتند در آن زمانی که در زمین عصیان او شد» چنین چیزی شهادت قاطعی است بر عصیان عثمان و ارتکاب منکر از ناحیهٔ او و تأیید عمل‌کرد مصریان که بر ضد او شوریدند.

سپس اضافه می‌کند می‌توان گفت: ـ هرچند این توجیه خالی از اشکال نیست ـ که اهل مصر از دست فرماندار عثمان ناراضی بودند و اعمال ضد اسلامی او را انکار می‌کردند و برای عزل او نزد عثمان آمدند و هنگامی که روشن شد نامهٔ فرمان قتل معترضان را مروان نوشته است از او خواستند مروان را به دست آنها بدهد تا تأدیبش کنند؛ ولی عثمان از این امر خودداری کرد و شورش بالا گرفت و بسیاری از مردم مدینه نیز به شورشیانِ مصری پیوستند و از عثمان خواستند که عمال ناصالح خود را عزل کند و مروان را به آنها بسپارد و در این هنگام بعضی از غلامان عثمان به مردم تیر اندازی کردند و همین سبب شد که آنها از دیوار خانهٔ عثمان بالا بیایند و او را به قتل برسانند، بنابراین معلوم نیست قاتلان، مصریان بوده باشند و آنچه مصریان انجام دادند در خور ستایش بود و امام علیه السلام آنها را در این نامه می‌ستاید.[۱]

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این توجیه را پذیرفته‌اند. از کلمات آنها بر می‌آید که آن را خالی از تکلف می‌دانند؛ زیرا از یک طرف قراین تاریخی نشان می‌دهد که امام علیه السلام هرگز کسی را تشویق به قتل عثمان نکرد، بلکه از آن مانع شد، هرچند اعتراضات شدید به اعمال عثمان و مسلط کردن افراد فاسد بنی‌امیّه بر جان و مال مسلمین داشت و از سویی دیگر نامهٔ مورد بحث نشان می‌دهد که قیام

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۵۶.

مردمی اهل مصر را در خور ستایش می‌شمرد و جمع میان این دو همان است که در توجیه بالا آمد و در سخن امام علیه السلام در این نامه چیزی که دلالت بر مدح قاتلان عثمان کند وجود ندارد.[۱]

در ضمن امام علیه السلام ویژگی‌های یک جامعهٔ فاسد را در چند جملهٔ کوتاه بیان فرموده و آن جامعه‌ای است که عصیان پروردگار در آن ظاهر شود، خیمهٔ جور و ستم نیکان و بدان را زیر پوشش خود قرار دهد و کسی در شهر و بیابان در امان نباشد، نیکی‌ها برچیده شود و زشتی‌ها گسترش یابد.

* * *

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن میثم و فی ظلال نهج‌البلاغه.

بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَىٰ الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْـنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ، لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ، وَلَا نَابِي الضَّرِيبَةِ: فَـإِنْ أَمَـرَكُـمْ أَنْ تَـنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَلَا يُحْجِمُ وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي؛ وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِـهِ عَـلَىٰ نَـفْسِي لِـنَصِيحَتِهِ لَكُـمْ، وَشِـدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من یکی از بندگان (خاص) از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم. کسی که به هنگام خوف و خطر خواب به چشم راه نمی‌دهد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی‌هراسد و به او پشت نمی‌کند. و در برابر بدکاران از شعلهٔ آتش، سوزنده‌تر است و او «مالک بـن حـارث» از قـبیلهٔ مذحج است.

حال که چنین است به سخنش گوش فرا دهید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید. چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه هرگز به کندی می‌گراید و نه ضربه‌اش بی‌اثر می‌گردد، بنابراین اگـر او فـرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمایید، زیرا او هیچ اقدام و منعی و هیچ عقب‌نشینی و پیش‌روی نمی‌کند مگر به فرمان من. (و با ایـنکه وجود مالک برای من بسیار مغتنم است؛ ولی) من شما را بر خود مقدم داشتم (که

او را به فرمانداریتان فرستادم)، زیرا او نسبت به شما خیرخواه و نسبت به دشمنانتان بسیار سخت‌گیر است.

شرح و تفسیر

فردی بینا و بسیار توانا را به فرمانداری شما منصوب کردم

امام علیه السلام در این بخش عمدتا به معرفی مالک اشتر می‌پردازد و بعد از معرفی کامل او ضمن بیان شش وصف بسیار ممتاز، مردم مصر را به اطاعت از فرمان او دعوت می‌کند گویی فرمانی است توأم با استدلال.

نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من یکی از بندگان (خاص) از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم»؛ (**أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللهِ**).

نکره بودن «عبد» در اینجا برای تعظیم است و نشان می‌دهد که مالک اشتر در مقام عبودیت پروردگار بسیار شایسته بود و امام علیه السلام هم اوّلین و مهم‌ترین افتخار او را همین عبودیت پروردگار می‌شمرد، همان چیزی که در نمازهای خود در ذکر تشهد قبل از مقام رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن یاد می‌کنیم: (**أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**). همان حقیقتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن افتخار می‌کرد و می‌گفت: «**كَفَى بِي عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْداً**».[1]

سپس در توصیف دوم و سوم می‌فرماید: «کسی که به هنگام خوف و خطر خواب به چشم راه نمی‌دهد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی‌هراسد و به او پشت نمی‌کند»؛ (**لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ**[2] **عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ**

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۴، ح ۱۰.

۲. «**لا ینکُلُ**» در اصل از ریشهٔ «**نکول**» به معنای عقب رفتن از روی ترس گرفته شده و گاه به هرگونه عقب‌نشینی از کاری گفته می‌شود.

الرَّوْعِ[۱]).

این دو وصف در واقع از مهم‌ترین اوصافی است که برای پیروزی بر دشمن لازم است؛ آماده باش دائم در زمان خوف حملهٔ دشمن و نهراسیدن از نقشه‌ها، ضربه‌ها و عِدّه و عُدّهٔ اعدا. تاریخ نشان داده است کسانی که در نبرد مغلوب شده‌اند غالباً یکی از این دو ویژگی را از دست داده‌اند. یا غافلگیر شده‌اند یا ترس از دشمن آنها را به ضعف و ذلت و زبونی کشیده است.

آن‌گاه در چهارمین وصف می‌فرماید: «او در برابر بدکاران از شعلهٔ آتش سوزنده‌تر است و او مالک بن حارث از قبیلهٔ مذحج است»؛ (**أَشَدَّ عَلَیٰ الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ**[۲]).

تعبیر به «**حَرِيقِ النَّارِ**؛ سوزش آتش» در واقع رساترین تعبیری است که برای حملات شدید مالک اطلاق شده، زیرا هیچ چیز همانند آتش نابود نمی‌کند. آب غرق می‌کند، سنگ می‌شکند؛ ولی آتش می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

مرحوم تستری در شرح نهج‌البلاغهٔ خود از کتاب صفین نصر بن مزاحم نقل می‌کند که در ایام جنگ صفین مردی از اهل شام که قامتی بسیار بلند و بی‌نظیر داشت از صفوف جمعیّت شامیان خارج شد و مبارز طلبید (مطابق سنّت جنگ‌های تن به تن در آن زمان) هیچ کس از لشکر امیر مؤمنان علیه السلام برای مبارزهٔ با او بیرون نیامد جز مالک اشتر که آمد و با ضربه‌ای او را به خاک افکند و کشت. یکی از شجاعان لشکر شام گفت: به خدا قسم قاتل تو را خواهم کشت. این سخن را گفت و بر اشتر حمله برد. اشتر او را با ضربه‌ای از پای در آورد و او در پیش روی اسبش افتاد و یارانش با بدن مجروح او را از معرکه بیرون بردند. یکی

---

۱. «**الرّوْع**» به معنای ترس و وحشت و گاه به معنای ترساندن و به وحشت انداختن آمده است.

۲. «**مذحج**» قبیله‌ای از یمن بود و مالک اشتر از رؤسای آن قبیله بود سپس به مدینه و آن‌گاه به کوفه آمد و در زمرهٔ شیعیان خالص و خاصان امیر مؤمنان علی علیه السلام در آمد.

از لشکریان شام به نام ابو رفقیهٔ سهمی گفت: این مرد آتش بود؛ ولی در برابر طوفان آتش زا مقاومت نکرد. (**کانَ هَذٰا نٰاراً فَطٰافَدَتْ أعْطٰاراً**).

سرانجام امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری از اوصاف گذشتهٔ مالک اشتر می‌فرماید: «حال که چنین است به سخنش گوش فرا دهید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید»؛ (**فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ**).

بدیهی است کسی که بندهٔ مخلص خداست، مراقب دشمن و نقشه‌های اوست و هرگز از برابر دشمن عقب‌نشینی نمی‌کند و همچون آتش یا صاعقه‌ای بر سر او فرود می‌آید، کسی است که باید به سخنانش گوش فرا داد و اوامر او را اطاعت نمود؛ ولی جالب این است که امام علیه السلام می‌فرماید: «**فیمٰا طٰابَقَ الْحَقَّ**؛ در آنجا که مطابق حق باشد» اشاره به اینکه هیچ کس به جز انبیا و اوصیا معصوم نیست، بنابراین اطاعت از اوامر آنها باید محدود به مطابقت با حق باشد. به این ترتیب امام علیه السلام حتی دربارهٔ نزدیک‌ترین دوستانش این توصیه را می‌فرماید، از این رو ابن ابی الحدید در شرح این جمله می‌نویسد: این نشانهٔ قدرت دینی و صلابت روحی امام علیه السلام است که حتی دربارهٔ محبوب‌ترین افراد نزد او مسامحه را روا نمی‌دارد و این قید را برای اطاعت از فرمان او نیز قایل می‌شود چرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ**».[1]

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ وصف پنجم دربارهٔ مالک می‌رود و می‌فرماید: «چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه هرگز به کندی می‌گراید و نه ضربه‌اش بی‌اثر می‌گردد»؛ (**فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ، لَا كَلِيلُ[2] الظُّبَةِ[3]، وَلَا نَابِي[4]**

---

۱. کنزالعمال، ج ۵، ص ۷۹۲، ح ۱۴۴۰۱.

۲. «**کَلیل**» به معنای ضعیف و ناکارآمد و کند از ریشهٔ «**کلّ**» بر وزن «**حل**» گرفته شده است.

۳. «**الظُّبَة**» به معنای تیزی شمشیر و نیزه و خنجر است.

۴. «**نٰابِی**» به معنای شمشیر کندی است که برندگی ندارد و در اصل از «**نبوة**» بر وزن «**ضربه**» به معنای مرتفع شدن گرفته شده و شمشیر کند چون در محل فرو نمی‌رود و در بالا می‌ایستد به آن نابی گفته می‌شود.

الضَّرِيبَةِ[۱]).

تعبیر به «**سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللهِ**؛ شمشیری است از شمشیرهای خدا» شمشیری برنده و باکارایی بالا؛ بهترین تعبیری است که دربارهٔ مرد شجاعی همچون مالک به کار رفته است.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه گفته‌اند: سیف الله لقب خالد بن ولید بود و در اینکه چه کسی این لقب را بر او نهاد اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند: پیغمبر اکرمﷺ این لقب را به او داد؛ ولی ابن ابی‌الحدید تصریح می‌کند: صحیح این است که این لقب را ابوبکر به او داد به سبب جنگ‌هایی که او با اهل ردّه و مسیلمهٔ کذاب داشت و بر آنها پیروز شد.

ولی می‌دانیم که خالد بن ولید کارهای زشت فراوانی داشت و هرگز قابل مقایسه با مالک اشتر، آن مرد شجاع راستگوی پاک‌باز نبود.

قابل توجّه اینکه ابن اثیر می‌گوید: هنگامی که خالد مالک بن نویره را (بدون دلیل شرعی) به قتل رسانید و همسر او را به عقد خود در آورد عمر خشمگین شد و به خالد گفت: مسلمانی را کشتی سپس بر همسرش پریدی، به خدا سوگند تو را سنگباران می‌کنم و اصرار کرد که ابو بکر، خالد را به علت کشتن مالک بن نویره قصاص کند؛ ولی ابوبکر در پاسخ او گفت: خالد کاری انجام داد و خطا کرد و من شمشیری را که خداوند کشیده در نیام نمی‌کنم (و همین سبب شد که گروهی او را سیف الله بنامند ولی عجب سیفی).[۲]

امامؑ باز نتیجه‌گیری کرده و می‌فرماید: «بنابراین اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمایید»؛ (**فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا**).

---

۱. «**ضريبة**» به معنای مضروب و محلی است که ضربه به آن وارد می‌شود.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۸ و اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۷۷ در شرح حال مالک بن نویره.

سپس او را با ششمین و آخرین وصف می‌ستاید و می‌فرماید: «زیرا او هیچ اقدام و منعی و هیچ عقب‌نشینی و پیش‌روی نمی‌کند مگر به فرمان من»؛ (**فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ لَا يُحْجِمُ**[1]**، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي**).

بنابراین فرمان او فرمان من و دستور او دستور برگرفته از دستور من است.

به یقین مالک اشتر در جزئیات، آن هم با فاصلهٔ زیادی که میان مصر و عراق وکوفه بود از امام علیه السلام دستور نمی‌گرفت بلکه امام علیه السلام اصول کلی را ـ همان‌گونه که از فرمان معروف مالک در نامهٔ ۵۳ بر می‌آید ـ به او آموخته بود و فروع را به این اصول باز می‌گرداند و این اجتهاد به معنای صحیح است «رد الفروع الی الاصول».

این اوصاف شش‌گانه در هرکس که باشد او را به صورت انسانی کامل که جامع کمالات معنوی و مادیِ درونی و برونی است در می‌آورد؛ انسانی کم نظیر و گاه بی‌نظیر.

لذا امام علیه السلام در آخرین جملهٔ این نامه می‌فرماید: «(و با اینکه وجود مالک برای من بسیار مغتنم است؛ ولی) من شما را بر خود مقدم داشتم (که او را به فرمانداریتان فرستادم)، زیرا او نسبت به شما خیرخواه و نسبت به دشمنانتان بسیار سخت‌گیر است»؛ (**وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَىٰ نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ**[2] **عَلَىٰ عَدُوِّكُمْ**).

امام علیه السلام در این جمله تصریح می‌کند که هرچند وجود مالک در لشکر او و تحت فرماندهی او ضرورت داشته، ولی به جهت اهمّیّت سرزمین مصر که کشوری بزر و تاریخی با مردمانی پیشرفته و آگاه است آنها را بر خود مقدم

۱. «**يُحجِم**» از ریشهٔ «**احجام**» و «**حجم**» بر وزن «**رجم**» در اصل به معنای بستن دهان حیوان است. سپس به هرگونه منع کردن و باز داشتن و منصرف کردن اطلاق شده است.

۲. «**شكيمة**» به معنای لجامی است که در دهان حیوان می‌گذارند و به وسیلهٔ آن او را از حرکت‌های نامناسب باز می‌دارند و در جملهٔ بالا اشاره به این است که دشمنان شما را مهار می‌کند و از حرکت باز می‌دارد.

می‌دارد. این از یک سو ارزش وجودی مالک را روشن می‌سازد و از سوی دیگر ارزش مردم مصر را.

* * *